

در باب پرسش از رابطه میان فلسفه و عمل

رفتار شهروندان یک مملکت تنها حاصل فلسفه تعلیم و تربیت نیست بلکه فلسفه تعلیم و تربیت یکی از دهها و شاید صدها مولفه شکل دهنده رفتار یک انسان در محیط های گوناگون است.



رفتار شهروندان یک مملکت تنها حاصل فلسفه تعلیم و تربیت نیست بلکه فلسفه تعلیم و تربیت یکی از دهها و شاید صدها مولفه شکل دهنده رفتار یک انسان در محیط های گوناگون است.

به گزارش خبرگزاری مهر، حکما فلسفه را تلاش برای شناخت به قدر طاقت بشر می دانستند. گویی که حقیقت امور عالم فراتر از طاقت بشر و همانا فرتر از افق و حدود شناخت انسان است. آیا می شود با چیزی که نمی شناسیم دشمنی و عناد بورزیم؟ پاسخ فی الجمله آری است.

یکی از مهمترین دستاوردهای آنچه که سقراط فلسفه ورزی می نامید این بود که اهمیت تعریف را در سخن گفتن از چیزی نشان داد. به یک سخن داوری های ما در مورد امور مختلف همواره برخاسته از شناخت (تعریف یا ادراک) ماست. گاهی ما با پرداخته های خود از چیزی عناد می ورزیم و آن را هم ارز همان شی می دانیم. البته هر پردازشی نشان از شناخت دارد. اما سخن بر سر این است که چنین شناختی که مبنای داوری ما در مورد چیزها قرار می گیرد چگونه حاصل می شود. آیا برای قضاوت کردن تا کرانه های طاقت بشر را در می نوردیم یا به نخستین نشانه های ساحل اکتفا می کنیم.

پس در پرسش رابطه میان فلسفه و عمل برای اینکه به پاسخی متناسب با طاقت بشر برسیم لازم است تعریفی از عمل داشته باشیم. فلسفه تعلیم و تربیت به عنوان رشته ای دانشگاهی قدمت چندانی ندارد. شاید در انجمن فلسفه تعلیم و تربیت جان دیویی (John Dewey Society) در سال 1925 است که نخستین بار چنین اصطلاحی وضع می شود. یادمان هم نمی رود که نام دیویی با پراگماتیسم گره خورده است یعنی آخر الامر با تاسیس چنین رشته ای شاید می خواسته اند از آن حل مساله و در نهایت افزایش اثربخشی حاصل شود. اما خاصیت فلسفه ورزی این است که میانه ای با حد و حدودی که از بیرون برای آن وضع می شود ندارد و همواره با طرح پرسش به فراتر رفتن از آن نظر دارد.

بنابراین به نظر می رسد در طرح پرسش رابطه فلسفه و عمل تا حد زیادی عمل زدگی پراگماتیستی مشاهده می شود. مقصود دیویی نیز از تفکر مطلوب روشن است؛ تفکر از نظر او حاصل مواجه با مساله است و با روش حل مساله می توان پاسخ آن را یافت و به عبارت دیگر مانع را پیش راه برداشت. اگر مقصود از عمل ساختن و یا خراب کردن چیزی است که نمود عینی دارد البته فلسفه به این معنا عمل نیست و قابل فروکاستن به عمل نیست. ارسطو شان عمل به این معنا را شانی پایین تر از فلسفه می داند و فلسفه را در مقابل، علم اعلی می داند. بنابر این پیش از اینکه فلسفه و عمل را یک کاسه کنیم و بگوییم فلسفه همان عمل است شاید بهتر باشد به واسطه خود مشی فلسفه ورزی به نحو سقراطی پرسش کنیم که عمل چیست؟ و گمان نشود که نحوه نگرش آنچه در دوره معاصر فلسفه تحلیلی نامیده می شود یک رویکرد کاملاً جدید است و پیشینیان از آن بی خبر بوده اند.

اینکه مردمان مملکتی در خیابان ها آشغال نمی ریزند و امثال چنین رفتارهایی را مصداق فلسفه تعلیم و تربیت در عمل بدانیم حاصل خلط مفهومی است که میان آنچه فیلسوف تعلیم و تربیت می کند و آنچه که می توان رفتار شهروندی نامید است. چرا که رفتار شهروندان یک مملکت تنها حاصل فلسفه تعلیم و تربیت نیست بلکه فلسفه تعلیم و تربیت یکی از دهها و شاید صدها مولفه شکل دهنده رفتار یک انسان در محیط های گوناگون است. شاید مختصر بیان مذکور دعوتی دوباره باشد به تأمل در باب چیستی عمل، که همانا از خود مشی الفبای فلسفه ورزی که پرسش باشد ساخته است.

*نویسنده: دکتر رمضان برخوردار، عضو هیات علمی دانشگاه خوارزمی